

سخنرانی رضا پهلوی؛ حرف‌های تکراری اما با برنامه جدید رهبر تراشی؟

بهرام رحمانی

bahram.rehmani@gmail.com

من شخصا موافقتی و یا مخالفتی با رضا پهلوی ندارم. چرا که فعالیت سیاسی و اجتماعی و آزادی بیان و اندیشه را حق همگان می‌دانم. در عین حال نقد را نیز برای خودم و همگان محفوظ می‌دارم که هرگونه گرایش سیاسی و اجتماعی و فرهنگی را نقد کنیم و یا دیگران نیز متقابلا اندیشه‌های ما را مورد نقد قرار دهند. اساسا نقد سالم و سازنده کج‌روی‌ها را به مسیر راست هدایت می‌کند و سطح آگاهی جامعه را ارتقا می‌دهد.

آن هم در شرایطی که امروز جامعه ایران بیش از هر زمانی آستان حوادث مختلفی است و به همین دلیل نیز سناریوهای مختلفی بالای سر فضای ایران به پرواز درآمده‌اند. جنبش‌های مختلف و در راس همه جنبش کارگری و بخش کارگران فرهنگی آن، یعنی معلمان جدی‌تر و پیگیرتر از گذشته وارد صحنه سیاسی و اجتماعی ایران شده‌اند تا از یک سو مطالبات خود را بر حاکمیت تحمیل کنند و از سوی دیگر زمینه را برای دست زدن به تحولات سرنوشت‌ساز تاریخی مهیا سازند.

در چنین روندی انواع و اقسام گرایش‌های سیاسی در داخل ایران و اپوزیسیون و حامیان بین‌المللی و منطقه‌ای آن‌ها در تلاشند تا اهداف سیاسی خود را بر جامعه القا کنند و جنبش‌های اجتماعی را به دنبال برنامه‌های خود بکشانند.

اما آنچه که هدف این مطلب است نشان دادن تناقضات سیاسی رضا پهلوی و رهبر تراشی طیفی از اپوزیسیون حکومت اسلامی به نام «سلطنت‌طلب» و تلاشی برای احیای مجدد حکومت سلطنتی در ایران و سناریوهایی است که در کمین تحولات پرشتاب ایران نشسته‌اند.



سخنرانی اخیر رضا پهلوی با عنوان (والاحضرت همایون رضا پهلوی ولیعهد ایران) که اغلب رادیو و تلویزیون‌های فارسی‌زبان دولت‌های انگلستان و آمریکا و همچنین تلویزیون‌هایی نظیر من تو و انترناشونال و غیره پخش کردند به نظر می‌رسید یک نوع هماهنگی برنامه‌ریزی شده و از پیش تعیین شده بود که همگی هم زمان در تاریخ ۱۴ خرداد ۱۴۰۱ - ۴ ژوئن ۲۰۲۲ آن را پخش کردند. او سخنان تازه‌ای برای گفتن نداشت و تکرار همان مواضع قبلی‌شان بود. اما این برنامه از یک جهت جدید بود که به نظرم طرحی برای رهبر تراشی برای جامعه ایران بود.

جامعه‌ای که ۴۴ سال پیش خود حکومت پهلوی را سرنگون کرد و در این مدت نسل‌های جدید و جوانی وارد عرصه سیاسی و اجتماعی و فرهنگی این کشور شده‌اند که هیچ خاطره‌ای از حکومت پهلوی و انقلاب ۵۷ ایران ندارد. این نیرو هر چي که دارد تجربه تلخ و ناگوار ۴۴ ساله حکومت جهل و جنایت و ترور ضدانسان ایران است.

حال سؤال مهم این است که آیا واقعه‌ای در سال ۵۷ روی داد و خمینی در خارج بود و سوار موج انقلاب شد باز هم این تاریخ پس از ۴۴ سال تکرار خواهد شد و مردم با سرنگونی حکومت اسلامی این بار باز هم عکس رضا پهلوی را در ماه خواهند دید و در فرودگاه مهرآباد منتظر ورود وی خواهند شد؟

با توجه به این که اگر انقلاب ۵۷ کم‌تر کسی مدعی رهبری را داشت اکنون صدها تن از نیروهای چپ و راست اپوزیسیون مدعی رهبری هستند و به همین دلیل رضا پهلوی رقبای زیاد و جدی و حتی قوی‌تر از خودش دارد.

مهم‌تر همه در این ۴۴ سال جنبش‌های اجتماعی ایران افتان و خیزان و جان‌فشانی‌ها و قربانی‌دادهای بی‌شمار به هیچ‌وجه قابل مقایسه با تحولات انقلاب ۵۷ نیستند و تجارب ارزنده‌ای را کسب کرده‌اند. به یک نکته اکتفا کنم و آن هم این است که اگر در انقلاب ۵۷ جنبش‌های اجتماعی کمابیش از احزاب و سازمان‌های سیاسی رهنمود می‌گرفتند اما امروز به سادگی درمی‌یابیم که امروز این جنبش‌های اجتماعی از احزاب و سازمان‌های سیاسی رهنمود نمی‌گیرند بلکه آن‌ها به معنای واقعی قادرند به احزاب و سازمان‌ها رهنمود دهند. اما

بزرگ‌ترین رهنمود و توصیه این جنبش‌ها به سازمان‌ها و احزاب سیاسی اپوزیسیون از چپ تا راست این است که لطفا اختلافات و انشعابات درون سازمانی خود را به جنبش‌های اجتماعی داخل ایران دخالت ندهید و حد و مرز خود را بشناسید. اما متأسفانه کو گوش شنوا. ادعاهایشان گوش فلک را کر می‌کند و رهبر و رهبر مستقیم و غیرمستقیم از زبان رضا پهلوی تا محافل کوچک و بزرگی که اسم‌شان را سازمان و حزب سیاسی گذاشته‌اند در جریان است و هیچ کدام از پز رهبری پایین نمی‌آیند.

رضا پهلوی در سخنرانی و کنفرانس اخیر خبری خود از همه سازمان‌های سیاسی مخالف حکومت خواست تا متحد شوند بدون این که در نظر بگیرد این گروه‌های سیاسی چرا در این ۴۴ سال هیچ‌گونه نزدیکی و اتحادی با همدیگر نداشتند آیا آن‌ها منتظر بودند تا رضا پهلوی در رسانه‌ها ظاهر شود و توصیه و پیشنهاد خود را برای متحد نیروهای سیاسی مطرح کند؟ آن‌هم در حالی که او هنوز نتوانسته گروه‌های سیاسی سلطنت‌طلب را با هم و با خودش متحد کند و با سیاست‌های خود هم‌گام سازد.

او هم‌چنین با اشاره به حادثه متروپل و اعتراض‌های اخیر گفت جمهوری اسلامی با «بی‌کفایتی» همه ایران را داغدار کرده است. رضا پهلوی مردم را بهترین جایگزین حکومت کنونی ایران دانست و خواهان تبیین سازوکار هماهنگ‌کننده معترضان شد. اما او نگفت که این مردم به چه نوع مدیریت اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و دیپلماسی و امنیتی نیاز دارند.

البته رضا پهلوی به سخن‌گویی از مردم ایران نیز گفت: «امروز با شما، به‌عنوان یک ایرانی که بیش از چهار دهه است زندگی خود را بدون هرگونه انگیزه شخصی، وقف آزادی میهن‌اش کرده و آرزوی جز رفاه و سریلندی ایران و ایرانی ندارد، سخن می‌گویم. این احساس وظیفه در پاسخ به ابراز لطف و اعتماد بی‌شائبه‌ای است که شما هموطنان در این سال‌ها نسبت به من و خانواده‌ام ابراز داشته‌اید.»

اولا رضا پهلوی نگفت که کارنامه چهار دهه مبارزه او چیست؟ دوما نگفت که منبع مورد ادعای او درباره این که این «ابراز لطف هموطنان به او و خانواده‌اش کدام است؟»

او گفت: «آن‌هایی که نگران آلترناتیو برای جمهوری اسلامی هستند، آیا تصور می‌کنند که کشور بزرگ ایران با ۸۵ میلیون جمعیت، جایگزینی برای کسانی که شغل اول و آخرشان روضه‌خوانی‌ست، ندارد؟ حتما دارد.» اما این جا نیز شفاف سخن نگفت که آلترناتیو جمهوری اسلامی چیست و چه مختصاتی دارد؟

او باز هم به وفاداری نیروهای نظامی و ارتشی تاکید ورزید و گفت: «... من به وطن‌پرستی شما باور دارم.» نیروهایی که در ۴۴ سال گذشته نه در خدمت مردم بلکه هم‌چنان همانند دوران حکومت پهلوی در خدمت حاکمیت قرار دارند و فراتر از آن در سرکوب مردم حق طلب هرگز غافل نبوده‌اند.

وی به ملیت‌های ایران اشاره کرد و گفت: «نکته قابل توجه در اعتراضات یک ماه گذشته این بوده که لر و بختیاری، عرب و فارس دوشادوش هم ایستادند و خشم و انزجارشان از دشمن مشترک را فریاد زدند...» اما وی نگفت که یکی از خواسته‌های پایه‌ای و حیاتی مردم مناطق غیرفارس کشور آزادی زبان‌های مادریشان است که این زبان‌ها در سیستم آموزشی و پرورش و اداری کشور در دوران پدر و پدربزرگش و هم‌چنین حکومت اسلامی ممنوع بوده است. او تاکنون هرگز نگفته است که اگر به قدرت برسد آزادی و برابری همه زبان‌های مادری در سراسر ایران را به رسمیت خواهد شناخت.

او در پایان سخنرانی خود به شهروندان و نیروهای ایرانی خارج کشور و مخالف حکومت اسلامی توصیه کرده که با در نظر گرفتن قوانین و مقررات کشورها به مبارزه علیه حکومت اسلامی بپردازند و...

او روشن نکرده است که اپوزیسیون حکومت اسلامی در کشورهای دیگر کدام قوانین و مقررات دولت‌ها را باید رعایت کنند؟ هرچند رضا پهلوی در این سخنرانی مستقیماً نگفته که ادعای سلطنت و رهبری دارد اما او هرگز در مصاحبه‌های مستقیم و غیرمستقیم خود خطاب به رسانه‌های عمومی و حتی هواداران خودش نمی‌گوید که چرا به‌طور مکرر او را شاهزاده خطاب می‌کنند.

ناگفته نماند که رضا پهلوی، میلیاردها دلار به مردم ایران بدهکار است و اگر می‌خواهد در رابطه با ایران به‌عنوان یک شهروند ایرانی فعالیت سیاسی داشته باشد باید نخست به مردم ایران تعهد دهد که پس از برکناری حکومت اسلامی، این ثروت غارت شده را به مردم ایران برگرداند.

رقم دقیق ثروت‌های غارت شده مردم ایران توسط خانواده پهلوی، روشن نیست اما جسته و گریخته رقم‌های مختلفی در برخی رسانه‌ها و یا از زبان نزدیکان خانواده پهلوی بیان شده است.

فورچون که ابر ثروتمندان جهان را رصد می‌کنند در خرداد ماه سال ۱۳۹۹ بازماندگان شاه سابق را در ردیف چند ابر ثروتمند جهان قرار داده‌اند که ثروت آن‌ها در حقیقت دارایی‌های به غارت رفته مردم ایران است.

کرونیکل اینکوایر می‌نویسد شاه سابق ایران به‌طور سیستماتیک در طول سی و هفت سال سلطنت همه ساله بیش از یک میلیارد دلار از کشور خارج و در بانک‌های سوئیس و آمریکا ذخیره می‌کرد. خانواده شاه ثروتمندترین خانواده حکومت‌گر تاریخ ایران هستند.

همسر شاه سابق ایران که تابعیت هم‌زمان فرانسه و آمریکا را دارد از موفق‌ترین قمارخانه دارهای مونت کارلو، لاس‌وگاس و ماکائو می‌باشد و مالک چندین شرکت هتل‌های زنجیره‌ای است. وی از سهام‌داران عمده چندین شرکت برتر ساختمانی بوده و در بان‌کداری نیز فعال است. ثروت این زن هشتاد و دو ساله بالغ بر بیست میلیارد دلار تخمین زده می‌شود!

فرزندش هم در بسیاری از فعالیت‌های اقتصادی مادر شریک است و علاوه بر آن سرمایه کلانی را در شهرک‌سازی در جنوب اسپانیا و در خرید و فروش املاک لاکچری کالیفرنیا به کار انداخته است.

به نوشته فورچون رضا پهلوی که تابعیت آمریکایی دارد هم‌زمان تابعیت پاناما را هم اخذ کرده و برای فرار از مالیات شرکت‌های سرمایه‌گذاری خود را در پاناما ثبت کرده است.

این خانواده ابر ثروتمند بسیار خسیس هستند و نه تنها به ایرانیان فراری و پناهنده کوچک‌ترین کمک مالی نمی‌کنند بلکه برای شرکت در مهمانی‌ها و مراسمی که دعوت می‌شوند تقاضای پول می‌کنند!

اما ثروت این خانواده از کجا آمده است؟

رضاخان ۴ همسر و ۱۱ فرزند داشت. فرزندان و نوه‌های وی به همراه همسران‌شان در دهه ۵۰ خانواده‌ای با حدود ۲۵ عضو بزرگ‌سال را تشکیل دادند که ثروتمندترین خانواده ایران محسوب می‌شد.

در میان پهلوی‌ها کسانی هم بودند که در این ثروت‌اندوزی شریک نبودند؛ از جمله علیرضا پهلوی (پنجمین فرزند رضاخان) که سال ۳۳ فوت شد و حمیدرضا پهلوی (آخرین فرزند رضاخان) که سال ۴۰ از خانواده سلطنتی طرد و عنوان شاهزادگی از وی سلب شد.

بنیاد پهلوی و اعضای این خانواده صاحب یا سهام‌دار عمده ۱۷ بانک و بیمه، ۲۵ کارخانه صنایع فلزی، ۸ کارخانه مواد معدنی، ۱۰ کارخانه سازنده مصالح ساختمانی، ۴۳ کارخانه صنایع غذایی، ۴۷ شرکت خدماتی و ۲۶ فقره سرمایه‌گذاری و فعالیت عمده تجاری دیگر در ایران بودند. املاک و سرمایه‌گذاری‌های عمده‌ای نیز در خارج از کشور داشتند؛ از جمله اراضی وسیع محمدرضا پهلوی در اسپانیا. حالا ثروت پهلوی‌ها در مجموع چه قدر بود؟

شرکت‌ها و کارخانه‌هایی که بنیاد پهلوی و اعضای خانواده پهلوی در آن مالک اصلی یا سهام‌دار عمده بودند هیچ‌یک کوچک نبودند؛ امثال خودروسازی ایران ناسیونال بودند و جنرال موتورز ایران، جیپ، هیپکو، گروه کارخانه‌های آلومینیوم ایران، بی اف گودریچ ایران، سیمان تهران، گچ تهران، شرکت آتی‌ساز، خانه‌سازی اسکان ایران، قند مرودشت، شرکت انبارهای ایران و شرکت خدمات دریایی ایران. اگر نام‌ها به نظرتان آشناست بازهم هست: شرکت لیزینگ ایران، شرکت هتل‌های ایران، بنگاه بخت‌آزمایی ملی، شرکت افس، شرکت حفاری سد ایران، شرکت ماشین‌آلات عمران، شرکت تولید ابریشم ایران، شرکت عمران روستایی ایران، شرکت خانه‌سازی و توسعه تهران بزرگ، شرکت پلاست ایران، کارخانه حریر پارس، کارخانه‌های مواد ایران، نورد و لوله اهواز، مرکز بین‌المللی پروژه‌های ایران، ایرانشهر فینانس، بانک اعتبارات ایران، بانک توسعه و سرمایه‌گذاری ایران، بانک ایرانشهر، بانک عمران، بانک داریوش و... درواقع کارخانه و شرکت بزرگی در ایران نبود که پهلوی‌ها در آن نباشند. علاوه بر این‌ها خانواده پهلوی ۷۰ درصد سهام تمامی هتل‌های ایران را در اختیار داشتند.

داستان بنیاد پهلوی چه بود؟ یک و نیم میلیون هکتار زمینی که رضاخان به قیمت ناچیز و به‌زور تصاحب کرده بود پس از عزل وی و در اوایل سلطنت محمدرضا برای فرونشاندن خشم مردم و نمایندگان به دولت وقت واگذار شد.

ولی سال ۱۳۲۸ شاه لایحه‌ای به مجلس برد تا بیش از ۴۴ هزار سند مالکیت این اراضی را پس بگیرد. تا سال‌ها این املاک به همراه اراضی وسیع دیگری زیر نظر «سازمان املاک و مستغلات پهلوی» اداره می‌شد و این سازمان سال ۱۳۳۷ شد: «بنیاد پهلوی.»

این بنیاد به اداره موقوفه‌های رضاخان و محمدرضا و دیگر اعضای خاندان پهلوی اختصاص داشت ولی به دلیل نفوذ پهلوی‌ها و ثروت با‌آورده زیاد در دهه ۵۰ عملاً بخش بزرگی از اقتصاد ایران را قبضه کرد و ثروت سرشاری در اختیار خانواده پهلوی گذاشت.

«احمدعلی مسعودانصاری» از اعضای دربار پهلوی و معاون دانشگاه ملی در دوران شاه که پیوند خویشاوندی نیز با فرح پهلوی داشته است. انصاری پس از انقلاب به خارج از کشور رفت و در سال‌های اخیر مشاور مالی و شخصی رضا پهلوی فرزند شاه بود، اما از او دور شد و در نتیجه به افشای پشت‌پرده مناسبات دربار پهلوی و این روزهای این خاندان پرداخت.

از وی تاکنون سه کتاب در خارج از کشور درباره تاریخ معاصر ایران به چاپ رسیده است: «من و خاندان پهلوی»، «من و رضا» و «ناگفته‌هایی از تاریخ معاصر.»

احمدعلی مسعود انصاری از همراهان محمدرضا پهلوی قبل و بعد از سقوط، در گفت‌وگو با پایگاه مرکز اسناد انقلاب اسلامی در پاسخ به این سؤال گفت: «آن اموالی که مربوط به خود شاه می‌شد، قسمت عمده آن در زمان ترک ایشان از ایران خارج نشد. قسمت مهمی از آن مربوط به حق کمیسیون‌هایی بود که ایشان در مورد خرید اسلحه و معاملات دیگر دریافت کرده بود. این مبالغ به ایران وارد نشده بود که از ایران خارج شود. برای مثال در مورد کمیسیون‌های مربوط به خرید اسلحه، ارتشبد حسن طوفانیان (یاداره خرید و سفارشات خارجی) آن‌ها را دریافت و به دستور شاه آن‌ها را تقسیم می‌کرد و شاه هم سهمی داشت.

من با آقای اردشیر زاهدی به شاه می‌گفتم که او در مقام شاه مملکت نباید چنین می‌کرد، اما ایشان از این کار خود دفاع می‌کرد. در قاهره، شاه از من خواست که به او بگویم مردم در ایران درباره او چه می‌گویند! یکی از مطالبی که به او عرض کردم این بود که می‌گویند که شما دزد بودید! ایشان شرح داد که بنا به باور او طبق قوانین سوئیس گرفتن کمیسیون برای او ممانعی ندارد! من هم، چون قبلاً در این مورد با ایشان بحث کرده بودم سکوت کرده و بحث را عوض کردم.

البته به غیر از ایشان شاهدخت اشرف هم اموال قابل ملاحظه‌ای را در خارج از ایران در اختیار داشت.»

انصاری درباره پهلوی درباره میزان پس‌انداز پهلوی‌ها در بانک‌های خارج کشور، گفت: من «اطلاع دقیقی از میزان اموال خاندان پهلوی در خارج ندارم. در وصیت‌نامه شاه که آن را در کتاب «من و رضا» چاپ کردم، اسم چهار بانک از جمله بانک چیس مانهاتن (Chase Bank) برده شده است. سه بانک دیگر نیز عبارت بودند از یونیون بانک سوئیس (Union Bank)، بانک کِردیت سوییس (Credit Suisse Group AG) و بانک گوتزویلر.

او دربارہ این کہ بعد از فوت شاه، اموال وی چگونه تقسیم شد و میراث آخرین پادشاه ایران به چه کسانی رسید نیز برای تسنیم نوشت: طبق وصیت نامه شاه اموال او میان ورثات او به صورت زیر می باید تقسیم می شد:

فرح دیبا ۲۰ درصد، رضا پهلوی ۲۰ درصد، علی رضا پهلوی ۲۰ درصد، فرحناز پهلوی ۱۵ درصد، لیلیا پهلوی ۱۵ درصد، شهنواز (دختر شاه و همسر خسرو جهانبانی) ۸ درصد و مهناز زاهدی (نوه شاه) ۲ درصد.



از چپ: فریده دیبا، یاسمین اعتماد امینی، احمد علی مسعود انصاری، رضا پهلوی، علی رضا پهلوی و فرح

اموال شاه را می باید به چهار قسمت تقسیم کنیم:

- ۱- پولی نقدی که از ایشان به جا مانده بود و برای فامیل و محرمین قابل رویت بود که حدود ۵۰ میلیون دلار از آن، بعد فوت شاه وجود داشت و تقسیم شد.
 - ۲- مستغلات که برای نمونه ویلا سورتا در سنت موریس سوییس و زمین های اسپانیا بود.
 - ۳- جواهراتی که خارج شده بود.
 - ۴- پولی که در تراستی موجود است که در مورد میزان آن شنیده ام ولیکن دقیقا خبر ندارم؛ طبق شرایط آن تراست، این پول به فردی از خاندان پهلوی می رسد که به پادشاهی ایران برسد و یا این که خاندان پهلوی با هم تصمیم بگیرند که دیگر ادعایی به بازگشت به سلطنت در ایران ندارند و در آن صورت آن پول طبق شرایط آن تراست میان آن ها تقسیم خواهد شد. (براساس وصیت نامه شاه تمام دارایی های برداشت شده از بانک سوئیس در ژنو) به استثنای آن چه که به Me Cottier حواله داده شده (توسط شخص شاه به بنیادهای Niversa، Rukam و Zarima واگذار شده بود).
- انصاری هم چنین دربارہ درآمد خانواده پهلوی بعد از فوت شاه نیز می گوید: من در مورد همه افراد خاندان اطلاع دقیقی ندارم. آقای رضا پهلوی علاوه بر آن چه از ثروت پدر به ارث برد تا آن جا که من می دانم از سعودی و سازمان سیا نیز پول دریافت کرد که در برخی مصاحبه ها به آن اشاره کرده بودم.
- مسعود انصاری تصریح کرد: قسمت چهارم هم که میلیارد دلاری است؛ قضیه تراستی است که شاه درست کرده بود. من رقم ۲۰ میلیارد و ۲۲ میلیارد را شنیدم ولی این رقمی نیست که خودم دیده باشم. در جواب این که چرا این تراست هنوز تقسیم نشده است؟ باید گفت: این پول به کسی از خاندان می رسد که به پادشاهی ایران برسد و اگر این خاندان ادعای خودشان را از سلطنت ایران پس بگیرند، به صورتی بین آن ها تقسیم می شود.

در کتاب «از قاجار به پهلوی» نوشته محمدقلی مجد، که به فارسی هم ترجمه شده است، منطبق بر اسناد وزارت خارجه آمریکا، آمده است: «رضا شاه هنگام کناره گیری از سلطنت یکی از ثروتمندترین مردم جهان بود.»

بر اساس بایگانی وزارت خارجه آمریکا، وی نزدیک به ۵۰ میلیون دلار در بانک تهران، ۱۸ میلیون دلار در بانک های نیویورک و حداقل ۱۰۰ میلیون دلار در بانک های لندن ذخیره کرده بود. وی هم چنین مقادیر نامشخصی در بانک های سوییس سرمایه گذاری کرده بود. وی به بهانه خرید تسلیحات، عواید حاصل از فروش نفت ایران را به حساب شخصی خود در این بانک ها واریز می کرد که این وجوه بخش اعظم مبالغی را که ذکر کردیم شامل می شود.» تنها در موعد سقوط رضاخان و تبعید او از ایران، به استناد بایگانی وزارت خارجه آمریکا نزدیک به ۲۰۰ میلیون دلار از ایران خارج شد. این سرمایه جدا از موارد متعدد تصاحب زمین توسط رضاخان است.

رضاخان در سال‌های سلطنت نزدیک به ۷ هزار دهکده و مناطق وسیعی از اراضی ایران را به املاک شخصی خود اضافه کرد. جواهرات سلطنتی نیز به این لیست اضافه می‌شود. در مقاله‌ای پیرامون جواهرات سلطنتی آمده است: مهم‌ترین رویدادی که در دوره پهلوی اول، جواهرات سلطنتی را خبرساز کرد، وقایع مربوط به سقوط رضا شاه و شایعاتی بود که درباره جواهرات سلطنتی رواج پیدا کرد؛ خبرهایی که همانند زمان خروج احمدشاه از ایران در کشور در افواه جاری بود و افکار عمومی را تحت تأثیر قرار داده بود. این اخبار به سرعت به صحن علنی مجلس نیز کشیده شد. نخستین واکنش رسمی نمایندگان به این اخبار، سئوالی بود که توسط شکرالله صفوی (مدیر روزنامه کوشش) به رییس مجلس داده شد و مقرر شد دولت در عرض ۱۰ روز به آن پاسخ دهد. موضوع به وزارت دارایی ارجاع شد و قرار شد نخست‌وزیر به همراه وزیر دارایی در صحن علنی به مجلس پاسخ دهند. واکنش رضا شاه به این حق قانونی نمایندگان مناسب نبود. گلشایان، وزیر دارایی، خاطره برخورد رضا شاه را نسبت به سئوال نماینده مجلس درباره جواهرات این‌گونه می‌نویسد: «شاه گفت: به مجلس چه مربوط؛ این... فضولی کرده، نباید اعتنا کرد.»

نویسنده مقاله «معمای جواهرات سلطنتی پس از سقوط پهلوی اول» در آغاز یادداشت خود می‌نویسد: «مجموعه جواهرات ملی ایران که در دوره تاریخی مورد بررسی، تحت عنوان جواهرات سلطنتی از آن یاد می‌شود، یکی از گران‌بهارترین مجموعه‌های تاریخی جواهرات است که در طول چندین قرن، جمع‌آوری شده‌است. بویژه از دوره صفویه اطلاعات روشن‌تری از مجموعه جواهرات سلطنتی وجود دارد. بعد از فراز و نشیب‌های بسیار با به‌وجود آمدن سلسله قاجار، به‌ویژه در دوره فتحعلی‌شاه، مجموعه شکل تازه‌ای یافت. همراه با تحولات تاریخی ایران، این مجموعه نیز تحت تأثیر قرار گرفت و با به وقوع پیوستن انقلاب مشروطه، همان‌گونه که بر اساس قانون اساسی مشروطه، سلطنت از جانب ملت به شاه تفویض می‌شد، جواهرات سلطنتی هم به صورت دارایی‌های مقام سلطنت (نه شخص سلطنت) و ملت درآمد.»

در هنگام خروج محمدرضا و فرح پهلوی از ایران، بخش اعظمی از همین جواهرات سلطنتی توسط چمدان‌های متعدد در کنار مبالغ هنگفتی ارز از کشور خارج شد: «رییس کل تشریفات دربار آغاز عملیات خروج شاه و همراهان را ۲۴ دی‌ماه ۱۳۵۷ اعلام کرد. او دستور داد برچسب‌های شناسایی چمدان‌ها، بسته‌ها و صندوق‌های شاه که منقش به آرم دربار و سلطنتی بود به درون کاخ نیاوران آورده شود تا تشریفات لازم و آخرین شناسایی درباره آن‌ها صورت بگیرد. برچسب‌های اختصاصی دربار اینک آماده شده بود تا به چمدان‌ها و صندوق‌ها الصاق شود. دستور پرکردن و بستن چمدان‌ها و صندوق‌ها در روز ۲۳ دی‌ماه ۱۳۵۷ با تأیید شاه و به دستور فرح صادر شد. فرح دستور داد ۳۸۴ عدد چمدان و صندوق بسته شود. یک تیم از افراد مورد تأیید فرح جمع‌آوری و بسته‌بندی همه‌گونه عتیقه، جواهرات و الماس‌های گران‌بها، ساعت‌های تمام‌طلا و تاج و نیم‌تاج‌های تمام زمرد را بر عهده داشتند. این گنجینه از جواهرات و عتیقه‌جات در مکان‌های امن کاخ نیاوران نگهداری می‌شد. فرح بر همه بسته‌بندی‌ها نظارت کامل داشت. بسته‌بندی و جمع‌آوری دلارهای آمریکایی که از ماه‌ها قبل نقدا جمع شده بود توسط بخش مالی دربار انجام شد. تاج شاهنشاهی با ۳۳۸۰ قطعه الماس و ۵۰ قطعه زمرد، ۳۶۸ حبه مروارید و با وزن ۲ کیلو و ۸۰ گرم و از نظر قیمت غیرقابل تخمین و تاج ملکه با ۱۶۴۶ قطعه الماس و تعداد معتابایی از جواهرات دیگر و طلا به ارزش ده‌ها میلیون دلار به عنوان بخش اندکی از جواهرات ریوده شده سلطنتی هستند. بسته‌بندی این گنجینه‌ها سرعتی خاص می‌طلبید که باید درون چمدان‌ها و صندوق‌ها جای داده می‌شد. در جریان این بسته‌بندی‌ها بسیاری از جواهرات توسط اعضای تیم بسته‌بندی دزدیده شد و هرگز ردپایی از آن‌ها به دست نیامد...»

این موارد در خاطرات خودنوشت اهالی دربار یا گفت‌وگوهای متعدد وابستگان حکومت پهلوی که تبدیل به کتاب شده، مورد تأکید قرار گرفته است. با این همه، چندسال پیش فرح پهلوی، در گفت‌وگویی با تلویزیون من و تو (که همین اواخر چالش شفافیت منابع مالی اش از سوی مخاطبان شبکه‌های اجتماعی مورد سئوال قرار گرفته بود)، اعلام کرد: اموال شاه هنگام فرار از ایران تنها ۶۲ میلیون دلار بوده‌است!

این ادعا در حالی است که در همان سال‌ها، روزنامه فایننشال‌تایمز در گزارشی به مناسبت قیام‌های موجود در کشورهای عربی علیه دیکتاتورها، میزان دارایی‌های خارج شده از سوی دیکتاتورهای فراری از کشورهای مختلف را بررسی و اعلام کرد محمدرضا پهلوی، شاه سرنگون شده ایران ۳۵ میلیارد دلار دارایی از ایران خارج کرده‌است. نگاهی به برخی فعالیت‌های افراد نزدیک به شاه بعد از سرنگونی حکومتش نشان می‌دهد ارقام بیش از این است. به نظر می‌رسد این رقم متعلق به خروج مستقیم دارایی به شکل ارز از کشور باشد و املاک و سهام خاندان پهلوی در خارج از کشور در آن محاسبه نشده است. اسناد و مدارک موجود در ایران نشان می‌دهد بخشی از املاک محمدرضا پهلوی در ایران شامل ۲۲۰ هکتار زمین قبل از خروج او از کشور در سال ۵۷ به فروش رفته و به‌صورت ارز از کشور خارج شده بود. با این حال بر اساس آمارهایی که روزنامه‌ها و نشریات آمریکایی منتشر کردند ثروت شاه شبکه پیچیده‌ای از شرکت‌ها، بنیادها، حساب‌های بانکی، زمینی در کوستادل‌سول اسپانیا، ویلایی در سنت‌موریس سوییس که بعدها سیلیویو برلوسکونی آن را خرید و املاکی در نقاط مختلف دنیا بود.

بخش مهمی از ثروت ملی مردم ایران، توسط ارز و به وسیله نزدیکان شاه از ایران خارج شد. تنها مقامات دولتی ۱۳ میلیارد دلار ارزشی ۲ ماه خارج کردند و شاه و اطرافیان با بردن ۳۸۴ چمدان بزرگ از طلا و جواهرات سلطنتی و ثروت‌های دیگری که قبل از این به صورت ارز از کشور خارج شده بود، مسلماً مبلغی بیش از این به تاراج برده‌اند. در فهرست بانک مرکزی نام ۱۷۸ نفر از مقامات دولتی گنجانده شده بود. درباره دارایی‌های ملی که شاه و خانواده‌اش از سال‌ها قبل از انقلاب به‌ویژه در ماه‌های آخر حکومت از ایران خارج کرده‌اند، اردشیر زاهدی از نزدیکان دربار پهلوی و خود شاه، چنین نوشته است: «دادستان تهران در زمان شریف امامی فهرست دقیقی از

افرادی که پول‌هایی را به شکل ارز خارج کرده بودند، استخراج کرد. در میان این فهرست شخص اعلی حضرت به خروج ۳۱ میلیارد دلار از کشور متهم شده بود.»

اردشیر زاهدی (داماد محمدرضا پهلوی) تنها مقام رسمی حکومتی بود که در زمان بیماری محمدرضا شاه در دوره آوارگی با او بود و برای اقامت پهلوی دوم در آمریکا خیلی تلاش کرد. بر اساس اسناد و مدارک موجود، در بحبوحه انقلاب و در حالی که بسیاری از ادارات در اعتصاب به سر می بردند، کارکنان بانک مرکزی، پانزدهم آذرماه ۱۳۵۷، صورت کسانی را که طی ۲ ماه شهریور و مهر ۱۳۵۷ ارز از مملکت خارج کرده بودند منتشر کردند. در این لیست بیان شده بود که کدامیک از مقامات دولتی و حکومتی حدود ۱۳ میلیارد دلار از ثروت‌های خود را به صورت ارز از کشور خارج کرده بودند. جمع مبلغ حواله شده بالغ بر ۱۳ میلیارد دلار اعلام شد. این افراد، چون وضعیت انقلاب و امکان سقوط نظام شاهنشاهی را دیدند اقدام به خارج کردن اموال خود از کشور کردند.

بر اساس جمع‌بندی برخی گزارش‌ها درباره همه دزدی‌ها و اموال به سرقت رفته توسط این خاندان می‌توان این رقم را تا ۱۰۰ میلیارد دلار هم برآورد کرد.

شاه در سال ۱۳۳۷ شمسی «بنیاد پهلوی» را تاسیس کرد (ساختمان بنیاد پهلوی در خیابان پنجاه و دوم نیویورک قرار دارد که ارزش دفتری آن در سال ۱۳۵۴، ۱۴/۵ میلیون دلار بوده است) و بخشی از مایملک خود اعم از میهمان‌خانه‌ها، سهام کارخانه‌ها، شرکت‌ها و بانک‌ها را در اختیار این بنیاد قرار داد.

این بنیاد جایگزین «سازمان املاک و مستغلات پهلوی» شد و در مهر ۱۳۴۰، شاه برای سرپوش گذاشتن بر اموال غارت کرده خود فرمان وقف دارایی بنیاد پهلوی به امور خیریه را صادر کرد، در صورتی که اکثر اعضای هیات امنای آن خود شاه و دربار بودند. علاوه بر این‌ها، مبالغ هنگفتی از درآمد نفت به صورت اعتبارات بانکی در اختیار بنیاد پهلوی قرار می‌گرفت. در این حالت خاندان پهلوی نه‌تنها اموال قبلی خود (اموال باقی مانده از رضاخان) را از دست نداد، بلکه درآمدهای نفتی و... هم به آن اضافه شد.

تنها در یک مورد می‌توان اشاره به سهام شاه در پروژه‌های بین‌المللی کرد؛ این بخش از درآمدها آنقدر زیاد بود که برخی منابع خبر از دقیقه‌ای ۶ هزار دلار و سالانه بالغ بر ۳ میلیارد دلار سود خالص از محل سرمایه‌گذاری‌های شاه در نقاط مختلف دنیا می‌دادند و...

اگر به اوضاع کنونی اقتصادی و سیاسی ایران برگردیم به سادگی درک می‌کنیم که سال‌هاست دوران افشاگری صرف از حکومت اسلامی سپری شده و اکنون بحث روز به صورت کلی، روشن کردن افق و چشم‌انداز و مدیریت جامعه ایران پس از حکومت اسلامی است.

امروزه یکی از بحث‌های داغ بر سر رهبری فردی و آن هم رهبران فرضی در خارج کشور است بسیار پوچ و بی‌معنی و توهین به شعور اجتماعی فعالین جنبش‌های اجتماعی - سیاسی داخل ایران است. تاکنون رسم بر این بوده است که اعضای احزاب و سازمان‌های سیاسی «رهبر» خود را انتخاب می‌کنند. رهبرانی خودخوانده‌ای که هیچ ربطی به جامعه ایران ندارند. به همین دلیل ما در میان نیروهای اپوزیسیون چپ و راست و میانه با انبوهی از رهبران مواجه هستیم که بسیاری از آن‌ها رهبر محافل بسیار کوچک چند نفره و حاشیه‌ای هستند اما هم‌چنان از تب و تاب پز رهبری نمی‌افتند. در این میان افراد «مستقلی» هم داریم که سودای رهبری دارند.

در این میان رضا پهلوی نه تنها خود را وارث تاج و تخت در ایران می‌داند بلکه اطرافیانش و هم‌چنین رسانه‌های فارسی‌زبان هم‌چون پی‌پی‌سی و فردا و ایران انترناشینال و من‌وتو و... او را اعلیحضرت خطاب می‌کنند. در حالی که اکثریت مردم ایران در سال ۱۳۵۷ - ۱۹۷۹ حکومت پهلوی را ابا هدف برپایی یک جامعه آزاد و مرفه و انسانی سرنگون کردند اما گرایش‌های مذهبی به دلیل داشتن پایگاه‌های مهمی هم چون مساجد و سایر مراکز به اصطلاح «مقدس» و بنیه مالی قوی و ارتباطات بین‌المللی توانستند به رهبری خمینی انقلاب مردم را به شکست بکشاند و وضعیت بسیار حفقان‌آور و خطرناک و مسمومی برای جامعه ایران درست کنند. حکومتی که ۴۴ سال است با حاکمیت آهنین خود آدم می‌کشد و خون می‌ریزد بدون این که ماشین جنگی و کشتار آن لحظه‌ای متوقف شود. در چنین شرایطی گرایش‌های سلطنت طلب و در راس همه رضا پهلوی بوی کباب به مشام‌شان رسیده و گویا مردم ایران محکوم هستند حکومت مذهبی و یا سلطنتی را بپذیرند. انگار راه سومی وجود ندارد.

البته نباید کسی مانع فعالیت رضا پهلوی و طرفدارانش بشود چرا که آزادی بیان و اندیشه و تشکیلات حق آن‌هاست. اما بحث آن‌جاست که ایشان خود را از بالای سر مردم اعلیحضرت و وارث سلطنت می‌داند آن موقع است که با مخالفت‌های شدیدی مواجه می‌گردد. او بدون این که جنایت‌های پدر و پدر بزرگش را بپذیرد و به آن‌ها انتقاد داشته باشد همواره خود را وارث تاج و تخت سلطنتی در ایران می‌داند. نمایش اخیر سخنرانی او هم‌زمان در رسانه‌های فارسی‌زبان دولت‌های مختلف غربی نیز در همین راستا و با هدف خاک پاشیدن به چشم مردمی که عزم کرده‌اند حکومت اسلامی را از حاکمیت بردارند و خود مسقیما سرنوشت خود و جامعه‌شان را به دست خویش گیرند صورت گرفته است. یعنی در این فضای سیاسی ملت‌هت و حساس جامعه ایران، بلافاصله سر و کله رهبران خودخوانده و وابسته به دولت‌ها پیدا می‌شود تا شاید این بار نیز تلاش‌های مردم را همانند انقلاب مشروطیت و انقلاب ۱۳۵۷ به شکست بکشاند و از بالای سر آن‌ها حاکمیت ایران را قبضه کنند.

در جهان مدرن و پیشرفته امروزه رهبری فردی معنی ندارد هر چند که سیستم سرمایه‌داری جهانی می‌کوشد فردی به رهبری برسد که از منافع سیستم سرمایه‌داری حمایت می‌کند.

تاریخ نشان داده است که اجبار و زور یکی از گونه‌های خاص قدرت در دست رهبران است. زور عبارت است از: استفاده از نیروی سرکوبگر و فشار برای ایجاد تغییر به نفع خود و یا حفظ موقعیت خویش.

زور به معنای فشار بر شهروندان برای انجام دادن کارهایی به وسیله استفاده از سانسور و سرکوب و تنبیه در جامعه است. به کار بردن زور معمولاً با تهدید، مجازات و جریمه همراه است. آدولف هیتلر در آلمان و رضاشاه پهلوی و روح‌الله خمینی و الان سیدعلی خامنه‌ای در ایران از حمله رهبرانی هستند که از زور برای رسیدن به هدف‌ها و جلوگیری از رفتارهای غیرعادی پیروان خود استفاده می‌کردند. رهبری از جنبه‌های متفاوتی یک مدیریت جمعی است. رهبری و یا مدیریت جمعی شامل اثرگذاری از طریق دخالت عموم مردم است. این رهبری نیابتی نیست که به احزاب پارلمانی داده شود و آن‌ها به نیابت از مردم هر کاری و تصمیمی دل‌شان خواست بدون حضور مستقیم بگیرند اما در رهبری جمعی دموکراسی مستقیم وجود دارد و هر تصمیمی در مجامع عمومی با حضور مردم اتخاذ می‌گردد و با دخالت مردم نیز پیش برده می‌شود.

رهبری و یا مدیریت جمعی از طریق مجامع عمومی منظم خود فعالیت‌های اصلی‌اش را تعیین می‌کند: برنامه‌ریزی در عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، قانون‌گذاری، اجتماعی، فرهنگی، هنری، ورزشی، امنیتی، دفاعی، دیپلماسی و...
تاکید به رهبری و مدیریت جمعی بر تعیین جهت، تصریح اهداف، ساختن و ارائه چشم‌انداز و تصویر بزرگ از آینده است.
مدیریت بر سازمان‌دهی و فراهم کردن ساختار برای کار افراد و ارتباط آن‌ها در سازمان و رسیدگی به محتوای فیزیکی محیط کار، تاکید می‌کند. در این رهبری بر ایجاد ارتباط و دادن تصویری از آینده حاکمیت به شهروندان، زنده نگاه داشتن تعهد آن‌ها، کارکردن با آن‌ها برای تیم‌سازی و ایجاد وحدت و همبستگی برای انجام دادن مسولیت‌های جمعی تاکید می‌شود.
اگر از این موضوع داغ و شیرین رهبری برای بعضی‌ها بگذریم با این واقعیت روبه‌رو می‌شویم که گرایش‌های سیاسی مختلف موظفند اهداف و برنامه خود را برای پسا جمهوری اسلامی به اطلاع مردم برسانند تا دست کم هوادارن آن‌ها بدانند که با چه جامعه‌ای و با چه مختصاتی در آینده جامعه ایران مواجه خواهند شد.

اگر بخواهیم چشم‌اندازی از وضعیت آینده جامعه ایران داشته باشیم، ناچاراً باید پیش‌بینی‌مان را بر اساس داده‌ها و فاکت‌های علمی و اقتصادی و اجتماعی در جامعه، بنا نهیم. هرچند پیش‌بینی آینده جامعه جز با تامل در وضعیتی که در زمان‌های گذشته و حال در آن به سر برده و می‌بریم ممکن نیست. البته با همین روش نیز حتی دقیق‌ترین پیش‌بینی‌ها محکوم به در بر داشتن احتمال خطا هستند، اما به هر روی برای ایجاد تغییر در آینده و اصلاح آن، تنها چاره تامل بر وضعیت موجود و بر آن پایه، حدس زدن درباره مسائل و رخداد‌های پیش رو است.

کارشناسان تنها می‌توانند با توجه به روندهای موجود تخمین‌هایی از آینده داشته باشند. اگر بخواهیم تخمینی از وضعیت امید به آینده پس از حکومت اسلامی داشته باشیم به نظر می‌رسد باید با توجه به وضعیت اقتصادی، سیاسی و هم‌چنین تحقیق و تفسیر محققان و مفسران از وضعیت روندها داد.

وضعیت سلامت روان انسان‌ها جز با استفاده از علم پزشکی و تست‌های دقیق روان‌پزشکی یا روان‌شناسی ممکن نیست، اما نگاهی به آمار آسیب‌های اجتماعی و ناهنجاری‌ها به عنوان نمودهای وجود فشارهای مختلف روحی و روانی بر جامعه، می‌تواند گواهی از میزان احتمالی سلامت روان جامعه باشد.

بررسی میزان و سن فقر و فلاکت، عدم آزادی، ارتکاب جرائم مختلف، مصرف مواد مخدر و کج روی‌های اجتماعی، میزان و رشد طلاق، امنیت فردی و امنیت روحی و روانی، خودکشی، میزان انگیزه، شادی، امید و نحوه مواجهه با تنش‌ها و تعارض‌های زندگی و مهم‌تر از همه عدم اعتماد به حاکمیت می‌توانند وضعیت سلامت روحی و روانی را در جامعه نشان دهد. به‌طور کلی در حال حاضر اکثریت ایرانیان درباره سایر جلوه‌های سلامت روحی و روانی جامعه، وضعیت مناسبی ندارند.

آیا در چنین وضعیتی می‌توان امید داشت که در حاکمیت موجد آن‌هم پس از ۴۴ سال عمکرد این حاکمیت، وضعیت اقتصادی و سیاسی و روحی و روانی ایرانیان تغییرات مثبتی داشته باشد؟ جواب این سؤال کاملاً منفی است. چرا که اگر غیر از این بود ۴۴ سال زمانی کمی نیست که این حکومت جنبه مثبتی هرچند کوچک نیز از خود نشان دهد. اکنون باور عمومی شهروندان ایرانی بر این است تا روزی که این حاکمیت بر جامعه ایران حکمرانی می‌کند آب خوش از گلوئی ایرانیان پایین نخواهد رفت و وضع روزبه‌روز وخیم‌تر و بدتر نیز می‌شود. آسیب‌های اجتماعی و جرائم در سطح جامعه به احساس امنیت شهروندان آسیب وارد می‌کند. امنیت و مهم‌تر از آن احساس امنیت از اصلی‌ترین مولفه‌هایی است که برای تحقق توسعه همه‌جانبه ضروری است.

در واقع احساس امنیت در ارتباطی تنگاتنگ با احساس تعلق افراد به جامعه و پیوندهای اجتماعی قرار دارد. شرایط عمومی کشور در ارزیابی مردم را می‌توان به مفهوم درماندگی جمعی تعبیر کرد چرا که به نظر می‌رسد طی سال‌های گذشته شرایطی را رقم زدند که ذهنیت روان‌شناختی جمعی جامعه را به این ارزیابی رسانید که «کاری از دست ما ساخته نیست» و «حکومت نیز اهمیتی به زیست و زندگی شهروندان نمی‌دهد و کسب و کار دایمی‌اش سانسور و سرکوب و ترور و اعدام است.» این ارزیابی به تدریج لباس واقعیت به خود پوشید. نتیجه و هم‌چنین بستر درماندگی با احساس عدم امنیت بسیار عجین شده و تأثیر این دو بر همدیگر شرایط بسیار نامیدکننده‌ای جلوه‌گر کرده است.

در حال حاضر حدس و گمان‌های گوناگونی از آمارهای بیکاری وجود دارد، اما بر اساس تخمین‌های کارشناسان حدود ۱۰ میلیون انسان در ایران بیکارند که بیش‌تر از نصف آن‌ها تحصیلات بالای آکادمیک دارند. البته مسئله بیکاری در جامعه ما از زمانی بحرانی‌تر شد که از یک سو نرخ بیکاری جوانان بالا رفت و از سوی دیگر، بیکارسازی‌ها شدت یافت. در واقع بیش از ۶۰ درصد جمعیت بیکاران کشور جوانان ۱۵ تا ۲۹ سال هستند.

هم‌چنین به نظر می‌رسد میل به مهاجرت از روستا به شهر نیز هم‌چنان رو به افزایش است و بیکاری مهاجران روستاها به شهر نرخ بیکاری شهری را افزایش می‌دهد. بحران آب و خشک‌سالی‌های پی در پی نیز نگرانی از مهاجرت بیش‌تر روستاییان و تخلیه روستاهای موجود از سکنه را افزایش می‌دهد. طبق گفته کارشناسان، به دلیل این‌که طی بیش از پنج دهه اخیر، روند مهاجرت از روستا به شهرها ادامه داشته و امروز تنها کم‌تر از ۳۰ درصد مردم کشور در روستاها باقی مانده‌اند. استان‌های جنوب ایران به ویژه خوزستان با کم‌آبی و فقر فزاینده رویه‌رو هستند.

نگرانی از مهاجرت برای جامعه ایران محدود به مهاجرت از روستاها به شهرها یا از شهرها به کلان‌شهرها نیست. آنچه شاید بیش از این نوع مهاجرت‌ها به آینده توسعه کشور صدمه وارد می‌کند مهاجرت نخبگان و نیروهای متخصص به خارج از مرزهای ایران است. به تعبیر کارشناسان یکی از عوامل اصلی مهاجرت ایرانیان به خارج از کشور پایین بودن احساس امنیت و آرامش و آسایش در این مهاجران است. با افزایش فقر و بیکاری و مشارکت اجتماعی، ارتقای سطح اعتماد، احساس امنیت شهروندان و البته عدم بهبود شرایط اقتصادی کشور، احساس تعلق نخبگان نیز تنزل می‌یابد و شتاب روند مهاجرت نخبگان و نیروهای ماهر ایرانی به‌عنوان اصلی‌ترین سرمایه‌هایی که کشور برای طی کردن مسیر توسعه به آن‌ها نیاز دارد، به خارج از کشور افزایش می‌دهد.

در چنین روندی باید پرسید که به‌راستی کجای ساختار اقتصادی و بازار کار کشور قادر به پذیرش، حمایت، و فراهم کردن بستر شغلی و رفاهی مناسب با توانایی شهروندان خواهد بود؟ بر این اساس پیش‌بینی می‌شود که هم‌چون سال‌های گذشته شاهد خروج مستمر نخبگان و تحصیل‌کردگان از کشور باشیم.

در چنین موقعیتی می‌توان به این نتیجه رسید که سناریوهای مختلفی در کمین جامعه ایران نشسته است. شکاف دولت - ملت به اوج خود رسیده و کم‌ترین اعتمادی به حاکمیت کنونی ایران نمانده است.

اعتراض‌های مختلف در کشور از جمله اعتصاب و اعتراض در زمینه اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، تحلیل‌های متفاوتی درباره ریشه‌ها و علل آن از زوایای متفاوت مطرح است که می‌توان همه آن‌ها را در یک زمینه اصلی و مشترک یعنی «شکاف طبقاتی» و «شکاف دولت - ملت» که مجموع سیاست، اقتصاد، اجتماع و فرهنگ را در بر می‌گیرد، باید مورد توجه قرار داد.

در گذشته‌های دوردست منبع آب در دست حکومت آب بود، یعنی دولت آب‌سالار در ایران بود و به آب تسلط داشت، اما در دوره معاصر هم نفت است. نفت حدود ۷۰ درصد صادرات ایران را تشکیل داده است. در واقع چهار و نیم درصد صادرات جهان متعلق به ایران است که البته در حال کاهش هست. هم‌چنین اگر می‌عانات گازی و تولیدات مرتبط به آن را در نظر بگیریم این محصولات متعلق به نفت است. یعنی در مجموع نفت با واسطه و بی‌واسطه پاشنه آشیل اقتصاد کشور ایران است و ۸۵ درصد را تشکیل می‌دهد. این ۸۵ درصد صادرات ایران در دست حکومت است و سبب می‌شود که ذوق خودکامگی در نزد حکومتیان به اوج خود برسد و عدم توجه نسبت به افکار عمومی، بی‌نیازی نسبت به مدارا با مردم، بی‌نیازی به تأمین رضایت جامعه و بی‌اعتنایی سیستماتیک به حقوق اجتماعی و حقوق مردم خودبه‌خود به وجود بیاید. اختناق و استبداد هم در ایران یک عامل تقویت‌کننده داشت و آن عامل عبارت است از موقعیت نظامی گری در تاریخ ایران. یعنی قدرت نیروهای نظامی، مجموعه شرایط از جمله ناامنی و موقعیت حساس سبب شده که قدرت نظامی، از حد یک نیروی معمول ارتشی فراتر برود. هرچند که همه جای دنیا ارتش دارند و قدرت‌های نظامی هست، ولی قدرت نظامی قانون‌مندی است که توسط قانون مهار شده و کار آن عمدتاً دفاع از تمامیت ارضی کشور است نه سرکوب مردم حق‌طلب و دردمند.

در حقیقت مجموعه زمینه‌های تاریخی و عللی که در سطح حاکمیت به وجود آمد، سبب شده که مدیریت و سازمان قانونی دولت نداشته باشیم. چرا که دولت، منابع مستقل دارد و پشتش هم قدرت‌های نظامی و امنیتی گرم است، حتی مافوق قانون موجود است و در چارچوب هیچ قانونی حرکت نمی‌کند. حاکمیت ایران گاهی به شکل‌های مختلف ملوک طوایف در می‌آمد و گاهی به شکل یک استبداد مرکزی بسیار سنگین و خشنی در می‌آمد. این‌جاست که بی‌اعتمادی، خشونت و نفرت به وجود می‌آید. براساس شواهد تاریخی اگر شکاف دولت - ملت روزبه‌روز افزایش یابد نتیجه‌ای جز فروپاشی سیاسی و اجتماعی به‌همراه نخواهد داشت. اگر در تحلیل شکاف دولت - ملت چهار سناریو را برای ایران پیش‌بینی کنیم که اکنون این شکاف نتایج و آسیب‌های خطرناکی به وجود آورده است.

موقعیت ژئوپلیتیک سیاسی ایران بسیار پرمخاطره بود. از مطالعه تاریخ ایران به این نتیجه می‌رسیم که استبداد و اختناق حاکمان، منشا بیگانگی و شکاف طبقاتی جامعه است. یعنی وقتی حاکمان زور و قلدری به خرج می‌دهند مردم از آن‌ها بیگانه می‌شود و بین دولت و ملت شکاف عمیق و غیرقابل پرکردنی به وجود می‌آید. شاید اقتصاد نفتی دست‌یابی حکومت‌ها به منابع مستقل از مردم سبب می‌شود که آن‌ها سرکش و در سرکوب بی‌پروا باشند. حکومت مستبد وقتی می‌بیند که بی‌نیاز از مردم است، تهدید و سرکوب، تجاوز و تعدی را پیشه می‌کند و دچار گستاخی و غرور و خودبزرگ‌بینی کاذب می‌گردد.

سناریوی ایده‌آل این است که حاکمیت با قدرت مبارزه هدفمند و متحد و متشکل جنبش‌های اجتماعی ایران سرنگون شود تا مردم بتوانند با برداشتن خاکی‌های مسموم حکومت اسلامی؛ جامعه دل‌خواه آزاد و برابر و شایسته انسانی خود را به وجود آورند.

سناریوی دوم این است که جامعه در سطح سراسری غیرفعال باشد و حکومت هم‌چنان به سرکشی خود ادامه دهد و همه راه‌های عقلانیت را ببندد. یعنی سرکوب پر هزینه‌ای را پیش گیرد تا شاید چند صباح دیگری به عمر نکبت‌بار خود ادامه دهد.

سناریوی سوم این است که حکومت، هرچند با تاخیر مجبور شود گامی به‌سوی اصلاحات بردارد، اما به‌دلیل نارضایتی عمومی و فرصت‌های از دست رفته در جامعه نتواند موفق شود.

سناریوی چهارم این است که با دخالت عامل خارجی، جامعه ایران هرچه بیش‌تر به سوی قهقرا و تشنج حرکت کند و باعث فروپاشی کلیه زیرساخت‌های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی گردد و باتلاقی درست کند که برون رفت از آن چندان هم سهل و آسان نباشد. بنابراین همان‌طور که اشاره شد تنها سناریوی سفید و ایده‌آل آن است که مردم بر حاکمیت قدره‌بند و زورگو پیروز گردند و بتوانند کشتی در حال غرق شده جامعه ایران را به ساحل امن و آرام برسانند تا سرنوشت خود و آینده جامعه‌شان را به دست خویش رقم بزنند. هم‌چنین به هیچ شاه و شیخی اجازه ندهند هم‌چون گذشته در راستای منافع خود و حاکمیت استبدادی‌شان باز هم جامعه ایران را به سوی نیستی و نابودی سوق دهند.

در پایان می‌توان تأکید کرد که رضا پهلوی خود را میراث‌دار حکومت پدر و پدربزرگش قلمداد می‌کند، این میراث شامل کشتارهای رضاخان، سیستم‌های سانسور و اختناق شدید محمد رضا شاه، سرکوب و کشتار ساواک هم می‌شود. رضاخان بانی شکل‌گیری سیستمی در ایران است که در آن هویت پان‌ایرانیسم و فاشیسم بر هویت انسانی و شهروندی برجسته‌تر شد و ملیت‌های دیگر ایرانی سرکوب شده و به حاشیه رانده شدند. ماحصل این سیستم سرکوب اقلیت‌های ملی و مذهبی، تبعیض و فقر سیستماتیک بود و پسرش نیز این سیستم را با تمام قدرت ادامه داد تا این که در انقلاب ۵۷ سرنگون شد.

رضا پهلوی پس از فوت پدرش محمدرضا پهلوی در ۵ مرداد ۱۳۵۹، در بیستمین سالروز تولدش، ۹ آبان ۱۳۵۹، در کاخ کوبه قاهره خود را پادشاه ایران نامید. این که او در آن روز به خواست خود چنین کرد یا طبق گفته مشاورین به‌عنوان وارث سلطنت خودبه‌خود باید چنین می‌کرد را ما بی‌خبریم. اما همین قدر می‌دانیم که این جانشینی در آن زمان نه وجاهت قانونی و نه مردمی نداشت. اگر به قانون اساسی دوران پهلوی برگردیم طبق اصل سی و نهم متمم قانون اساسی ایران که در دوران سلطنت پهلوی اول و دوم ظاهراً رسمیت داشت «هیچ پادشاهی بر تخت سلطنت نمی‌تواند جلوس کند مگر این که قبل از تاج‌گذاری در مجلس شورای ملی حاضر شود و با حضور اعضای مجلس شورای ملی و مجلس سنا و هیات وزرا به قرار زیر سوگند یاد کند.»

اما رضا پهلوی گاهی در پذیرش جایگاه پادشاهی‌اش دچار تزلزل می‌گردد و به همین دلیل نیز همواره مواضع متناقض اتخاذ می‌کند. اما اگر او، ادعای و رویای احیای مجدد سلطنت در ایران و رسیدن به تاج و تخت را کنار بگذارد و به‌عنوان یک شهروند متمدن وارد فعالیت‌های سیاسی محافظه‌کارانه خود شود شاید موفق‌تر باشد.

فراموش نکنیم که جامعه ایران در یک قرن گذشته تجربه دو کودتا، دو انقلاب و یک سده استبداد و دیکتاتوری و سرکوب و سانسور را دارد، هر دو سیستم سلطنتی و اسلامی در ۱۰۰ سال گذشته عامل بحران‌های کنونی جامعه ایران بوده‌اند و به‌همین دلیل ضرورت دارد که گرایش‌های مختلف و نزدیک به هم اپوزیسیون حکومت اسلامی، برای تحقق نزدیکی و همبستگی از سیستم‌های گذشته و کنونی فاصله بگیرند و به‌ویژه برنامه مدون و روشن خود را، به‌طور مشخص برای خروج از وضعیت موجود به جامعه اعلام کنند. برای مثال بگویند اگر به قدرت رسیدند برای بیکاران و زنان خانه‌دار و کودکان خیابانی و کارتن و گور خواب‌ها و تهی‌دستان و حاشیه‌نشینان جامعه ایران چه برنامه‌های رفاهی و اجتماعی دارند؟ اعلام کنند که همه کودکان بدون توجه به جنسیت و هم‌چنین موقعیت والدین آن‌ها تا ۱۸ سالگی کودک محسوب می‌شوند و از بهداشت و آموزش رایگان برخوردار خواهند شد. بگویند که در رابطه با برابری واقعی زن و مرد در همه عرصه‌های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و خانواده‌گی چه سیاستی اتخاذ خواهند کرد؟ به صراحت بگویند که در رابطه با زبان‌های مادری و تدریس این زبان‌های در سیستم آموزشی و اداری برابر با زبان فارسی چه نظری دارند؟ اعلام کنند که مخالف هرگونه سانسور و سرکوب، زندان و شکنجه و اعدام هستند. اعلام کنند که آزادی تشکل و فعالیت سیاسی و اجتماعی و فرهنگی متشکل را به رسمیت می‌شناسند. اعلام کنند که همه نیروهای سرکوبگر شخصی و نظامی و ارتشی فعلی به دلیل سابقه سرکوب و کشتار مردم، منحل خواهند شد و نیروهای مدافع امنیت و آسایش مردم و مرزها بر اساس آموزش‌های جدید غیرخصمانه و انسان‌دوستانه تشکیل خواهند شد. بگویند که جایگاه ویژه‌ای برای زیست و زندگی شایسته‌ای برای بازنشستگان و معلولان جامعه در نظر دارند و... اعلام کنند که چه سیاستی در رابطه با محیط زیست دارند؟ سیاست خارجی خود را که مبتنی بر صلح و دوستی و زندگی مسالمت‌آمیز استوار است به جامعه اعلام کنند و... به عبارت دیگر عملاً نشان دهند اهداف و سیاست‌ها و برنامه‌هایی دارند که به آزادی، برابری، دموکراسی مستقیم، رفاه و عدالت عمومی و نهایتاً شایسته انسان منجر خواهد شد!

پی‌گمان، در آینده ایران نیروی جوان نقش اصلی و پیشگام را بازی خواهند کرد. آن‌ها نه خاطره‌ای از تاریخ گذشته ایران دارند و نه خاطره‌ای از سلطنت. اما روشن است که از حکومت اسلامی ایران شدیداً نفرت دارند و تاکنون نیز برای برکناری آن بهای گزافی پرداخته‌اند. آن‌ها از طریق تکنولوژی مدرن و پیشرفته و فرامرزی با جامعه مدرن امروزی جهان آشنایی دارند و به هیچ‌وجه تن به رهبری و حاکمیت فردی و تک‌حزبی نخواهند داد. بنابراین جامعه ایران، آینده روشنی در پیش روی خود دارد. چرا که جامعه ما، سرشار از ثروت و امکانات بالقوه‌ای است که قادر است جامعه‌ای سرشار از عشق و شادی، رفاه و عدالت اجتماعی، جامعه‌ای آزاد و برابر و فارغ از هرگونه نابرابری و تبعیض و شایسته انسانی بسازد. این باور من است که آینده ایران به دست جوانان آگاه و با قدرت و متحد و متشکل بنا خواهد شد!

شنبه بیستم و هشتم خرداد ۱۴۰۱ - هجدهم یونی ۲۰۲۲